

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۱۳۰۱۲۰۱۰

## ادامه سخن در مورد ملیگرایی

ولی مداوا و علاج این بیماری جنون آمیز متأسفانه در برخی موارد آنقدرها هم آسان نیست. مثلاً فرض و تصور تعداد زیاد از ایرانیان، نه همه آن ها - نمی خواهم، به قول جمالزاده، تر و خشک را یکجا بسوزانم - به این امر که از مصر باستان تا سرحدات چین موجود و از شمال قفقاز تا هند همه کشورها جزئی از خاک این کشور بوده است و به همین دلیل همه شخصیت های فرهنگی - ادبی آنها، همه مفاخر و داشته ها و ارزش های مادی و معنوی ایشان به ایرانیان تعلق دارد از کم و بیش یک صد سال است که دامن فکر این ملت را با لجابت و خیره سری گرفته است و قصد رها کردن آنرا، آنگونه که دیده میشود، متأسفانه، ندارد.

این بیماری در برخی از ایرانیان به حدی رسیده است که آشکارترین قضایا، آشکارترین مسایل و آشکارترین حقایق را در اثر همین بیماری یا نمی بینند، یا اینکه از تعصب زیاد نمی خواهند آن ها را ببینند و بپذیرند. داستان "دو آتش" نویسنده شریف و انسان ایرانی، آقای جمالزاده، که تا دم مرگ در کشور های المان و سویس مهجور افتاده بود، معرف یکی از این شخصیت ها است که نمونه کاملاً مجسم تمام ملیگرایان متعصب جهان می باشد.

قهرمان این داستان، آقای میرزا ابوتراب میهنخواه، که به قول نویسنده امثال وی - آدم های لجوج و یک دنده - تنها در کشور های مانند ایران پیدا میشود، به این فکر است که ایرانیان دانشمند بیشتر از دوهزار و سه صد سال پیش کتابهای منحصر به فرد و معتبر و ارزشمندی را در باب گیاه شناسی و فزیک و کیمیا و ریاضیات و هندسه و میخانیک و منطق و طب و تاریخ و جغرافیا و حکمت و حیوان شناسی و زبان شناسی و... نوشته بودند که در جهان مانند نداشت؛ کتابهایی که بهتر از کتاب های امروزی بودند و همه آن ها به دست سکندر مقدونی از بین رفتند؛ همان سکندری که ایرانی بود!

افرادی مانند ابوتراب میهنخواه نه تنها معتقدند که ایران قدیمی ترین مملکت جهان است، که آدم های این سرزمین را نیز اولین آدم ها و اولین مخلوقات خدا می دانند و می گویند که اولین پیامبران جهان نیز در ایران ظهور نموده اند. علاوه بر این از دیگران با قاطعیت می خواهند که بپذیرند:

- عالی ترین تمدن جهان را این ها داشتند.
- درست ترین سخن ها سخنان این ها می باشد.
- زمانی که ایران و ایرانی بود نه بابل و بابلی هائی وجود داشت و نه سومر و سومری ها و آشور و آشوری ها و

...

- اولین شاهراه های جهان در ایران ساخته شده بود.
- اولین حقوق بشر در ایران به وجود آمد.
- اولین راکت را در جهان ایرانیان باستان به فضاء پرتاب نمود.
- اولین عملیات قلب قرن ها قبل از آنکه در اروپا صورت بگیرد در ایران موفقانه انجام شده بود.

- و ...

بهتر است قسمت هائی از داستان دواتشه را که خود گویای همه حرف هاست در اینجا نقل کنم تا شما خوانندگان عزیز خود به اخلاق این گونه انسان ها بیشتر آشنا شوید:

"هیچ فراموش نمیکنم شبی را که یکی از دوستان از مسافرت فرنگستان برگشته بود و همه در منزلش جمع بودیم و از آبادی آن صفحات و از نزهت و صفا و زیباییهای نواحی تیرو و جنگل سیاه برایمان صحبت می داشت. میهن خواه در گوشه ای کز کرده بود و لایق قطع پک به سیگار می زد و اخمش را درهم کشیده و زل زل به صاحب خانه نگاه میکرد و مانند آدمی که در مقابل غلام سیاه برزنگی نشسته باشد و آن غلام سیاه مدام از سفیدی خود دروغ به قالب بزند چشمش را به چشم میزبان تازه از فرنگ برگشته دوخته بود و به حرف های او گوش می داد. ناگهان از جا پرید و فریادش بلند شد که تا کی و تا چند می خواهی با این دروغ های شاخدار مردم را منتر بسازی. تمام دنیا میداند که زیباترین و آبادترین مملکت دنیا مملکت خود ما است و کیست که نداند خداوند نعمتش را به این آب و خاک و به ما اهالی این سرزمین تمام کرده است و حالا تو آدم بدبخت رفته ای پولت را به هدر داده ای و وقت عزیزت را بیهوده تلف کرده ای و برای ما ره آورد و سوغات فرنگ آورده ای که چه خبر است جنگل سیاه درخت دارد و دره تیرو آبشار دارد. مثل اینکه به عمرت نشنیده ای که هیچ جنگلی در عالم به قوزک پای جنگل مازندران خودمان نمی رسد و آبشار پس قلعه عظیم ترین و فخیم ترین آبشار های کره ارض است. راستی که درست گفته اند که مرغ همسایه غاز است. فقدان وطن خواهی چنان چشم ما را کور کرده که منار خود را نمی بینیم و چوب کبریت دیگران در نظرمان چنار تجریش می آید و ... "

باز هم قسمتی از این داستان:

"... همین امروز هم ما همه چیز هستیم و این فرهنگی ها هیچ نیستند و این نان سنگکی را که میخوریم به خواب ندیده اند و آرزوی چلوکباب حاج نایب و کباب افراسیاب و خربوزه کرکاب و انجیر بی دانه آب به دهان شان می اندازد و ... "

نویسنده در جای دیگری اضافه می کند:

"... روزی دیدم که نوح و ابراهیم و اسحق و موسی و عیسی را هم ایرانی الاصل می داند و در اثبات این ادعا ادله و براهینی می تراشد که معلوم نبود از قوطی کدام عطاری بیرون آورده است و ... "

کتاب " اخلاقیات ما ایرانیان " این نویسنده که واقعاً دلش برای چنین انسانهای بدبخت می سوخت، یکی از کتاب های جالبی است که همان گونه که از عنوان آن پیداست اخلاق و طرز تفکر آنده از ایرانیان را که به مرض پرستش افراطی میهن گرفتار آمده اند، بیان می دارد.

یکی از این بیماران - زمانیکه آقای اوباما به قدرت رسید - به تبع روان پریشی اش نوشت که اوباما نیز از ایران می باشد؛ بدون این که به قد و قواره و موی و روی و رنگ و لب و دندان و بینی وی دقیق شود که این شخص به کدام قاره و به کدام مردم و نژاد شباهت دارد و به کدام ملک و سرزمین و قاره می تواند تعلق داشته باشد! این نوشته مرا به یاد سخن زنی آلمانی انداخت که با سه کودکش به پیشواز شوهرش به میدان هوایی شهرش رفته بود تا او را که بعد از یک و نیم سال از سفر برمی گشت به منزل بیاورد.

وقتی شوهرش آمد متوجه شد که زنش یک کودک سه ماهه سیاه در بغل دارد. بدون این که درمورد این کودک چیزی بگوید و چیزی پرسید، به سوی دو فرزندش که مانند خود وی موهای طلایی و چشمان آبی و پوست سفید و نازک روشن و بینی های خوش تراش و لب و دندان زیبا داشتند رفت و سر و روی آن ها را غرق بوسه نموده آنها را در بغل گرفت و نوازش کرد. وقتی از این کار فارغ شد از زنش پرسید که این کودک از کیست؟ آیا او را فرزندی گرفته ای یا ...

زنش بدون اینکه او را بگذارد که حرفش را تمام کند، گفت: " نه، عزیزم! این فرزند خود ماست. " شوهر با تعجب پرسید: " این کودک که با من هیچ شباهتی ندارد! چطور میتواند پسر من باشد؟! " زن گفت: " از قضا تنها پسری که طرف تورفته همین یکی است. به موهایش نگاه کن. بینی و لب هایش را ببین و ... شباهت از این بیشتر نمی شود. "

داستان جمالزاده آخرخوشایندی دارد؛ زیرا قهرمان داستان در آخر داستان به بیماری و جهل خود پی می برد و وعده می کند که بعد از آن از آن همه تعصب و افراط در میهن پرستی دست بردارد، ولی در واقعیت زندگی این معجزه شاید بسیار بسیار به ندرت اتفاق بیفتد. مگر این که خدا کرامتی کند!